



مرحوم آیت الله العظمی سیدرضا بهاء الدینی

# او فهم معصوم را داشت ...

در ایام، در تحصیل درس اسفار مرحوم شاه‌آبادی حاضر می‌شدیم و امام (ره) را می‌دیدیم که از اتاق پشتی بیرون می‌آید. مرحوم شاه‌آبادی به ایشان قصص درس می‌داد. مباحثه‌ها مسافرا بود. البته من زیاد در آن درس شرکت نکردم. نمی‌دانم چطور بود که خیلی به فلسفه علاقه نداشتم، ولی در فقه و اصول اهتمام داشتم. یکی از خاطرات جالب من در مورد امام (ره) این است که از طرف حکومت پهلوی، جشن کشف حجاب برگزار شده بود و ما و عده‌ای از رفقا در فیضیه بودیم. در آن شب همه ناراحت بودند، چون به اصطلاح رجال دعوت شده بودند که با بانوان بی حجابشان به فرمانداری بروند. فیضیه خلوت شد. امام که تنها در صحن فیضیه بود، به ما گفت، «اگر فرمانداری از ما دعوت کرد، چه باید کرد؟» تا ما خواستیم فکر کنیم و چیزی بگوییم، امام به ما فرصت نداد و فرمود، «ما قبول نخواهیم کرد و مقاومت می‌کنیم.»

این حرف را امام در جمع نزد، چون به نفوس اطمینان نبود و فقط به ما گفت. ما هم جایی بروز ندادیم. البته رضاخان آخوندها را رها کرده و گفته بود، «نمی‌شود سر به سر اینها گذاشت.» از روحانیت دعوتی به عمل نیامد، زیرا عده‌ای مخالفت کرده و گفته بودند، «اگر سرمان برود، تن به چنین کاری نمی‌دهیم.» این حرف را به روحانیت تهران نسبت می‌دهند.

□□□

در سال ۱۳۴۲ عده‌ای در مورد مرجعیت نزد بنده آمدند و نظر مرا درباره‌ی دو نفر خواستند. عرض کردم، «فلائی آدم خوبی است، اما فقط به درد درس و بحث می‌خورد، ولی حاج آقا روح‌الله به درد همه کاری می‌خورد.»

این سخن به گوش آن فرد رسید و از دست من ناراحت شد تا اینکه قبل از انقلاب در دنیا رفت. یک شب به خواب من آمد و اظهار ناراحتی کرد. گفتم، «به خاطر آن حرف، چه کنم تا از دستم راضی شوی؟» گفتم، «یک ختم قرآن برایت بخوان.» من هم خواندم. مدتی بعد در سال ۱۳۵۷ که با پیروزی انقلاب مدرسه فیضیه بازگشایی شد، تعدادی از ارواح را دیدم که خوشحالند. یکی از آنان، روح همان شخص بود. در آن زمان بود که احساس کردم خود ایشان فهمیده است که آقا روح‌الله به درد هر کاری می‌خورد.

□□□

اعتقاد من این است که مثل امام خمینی در زمان فعلی نداریم. وی فهم معصوم را پیدا کرده بود و درک او فوق درکها و شجاعت ایشان فوق شجاعتها بود. پای خود را جای پای معصوم گذاشت و به سبب نبوغ و درک فوق‌العاده و شجاعت بسیارش از همه پیش افتاد. باید انسان «مؤید من عبدالله» باشد تا بگوید «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» و یا بگوید، «من توی دهن این دولت می‌زنم.»

□□□

دویست برابر شهریه حوزه برای طلاب و صد برابر شهریه استادان را پیشنهاد کرد، یعنی مبلغ سیصد تومان در هر ماه! جاذبه بسیار و زرق و برق زیاد این سخن در بعضیها تأثیر گذاشت و آنان را از حوزه و درس و بحث دور ساخت، به طوری که در روزهای آخر ثبت‌نام گاهی طلبه‌ای برای اینکه عقب زده نشود، تمام زندگی و کتابهایش را یکجا می‌فروخت تا از درس و تحصیل و فشار مالی حاکم بر حوزه نجات پیدا کند.

این اقدام رضاخان، ضربه‌ای هولناک بر حوزه‌ها زد و زحمت چندین ساله حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری برای بعضی از افراد را از بین برد. بسیاری از بزرگان و شخصیت‌های ربانی و الهی چون حضرات آیات حاج روح‌الله خمینی، حاج سید محمد رضا گلپایگانی و حاج شیخ محمدعلی اراکی ماندند و مقاومت کردند و از حوزه، دانش و «قال الباقی» و «قال الصادق» دست نکشیدند. بنده دیدم آنانی که به حوزه پشت کردند و پول و ریاست را بر عزت و افتخار و فقر حوزه و علم آن ترجیح دادند، به وضع بسیار دلخراشی از کار افتادند و خانه‌نشین شدند و سرانجام با ذلت و نکبت از دنیا رفتند. اما افرادی که ماندند و از فقر و سختی و مشکلات نهراسیدند، همه آبرومند و بزرگوار شدند. این همه به خاطر مقاومت در ادامه درس و ماندن در سلک روحانیت بود.

□□□

**از طرف حکومت پهلوی، جشن کشف حجاب برگزار شده بود و ما و عده‌ای از رفقا در فیضیه بودیم. در آن شب همه ناراحت بودند، چون به اصطلاح رجال دعوت شده بودند که با بانوان بی حجابشان به فرمانداری بروند. فیضیه خلوت شد. امام که تنها در صحن فیضیه بود، به ما گفت، «اگر فرمانداری از ما دعوت کرد، چه باید کرد؟» تا ما خواستیم فکر کنیم و چیزی بگوییم، امام به ما فرصت نداد و فرمود، «ما قبول نخواهیم کرد و مقاومت می‌کنیم.»**

در سالهای اول طلبگی که در مدرسه فیضیه بودم، با حاج روح‌الله آشنا شدم. مدتی نگذشت که رفاقت و دوستی من با ایشان بسیار صمیمی شد و او را در حد بسیار بالایی از پاکی و تقوا دیدم. ایشان در جوانی علاقه شدیدی به اهل بیت اظهار می‌کرد و ارتباط تنگاتنگ معنوی با ائمه (ع) داشت، به طوری که در ماه مبارک رمضان که با هم در جلسه‌ای شرکت می‌کردیم، برنامه جلسه، ابتدا قرائت قرآن بود و سپس تلاوت کلام معصومان (ع). کتاب ارزشمند عبقات الانوار از مرحوم میرحامد حسین را می‌آوردیم و از روی آن احادیثی گوهر بار و سخنانی دلنشین از ائمه (ع) را می‌خواندیم.

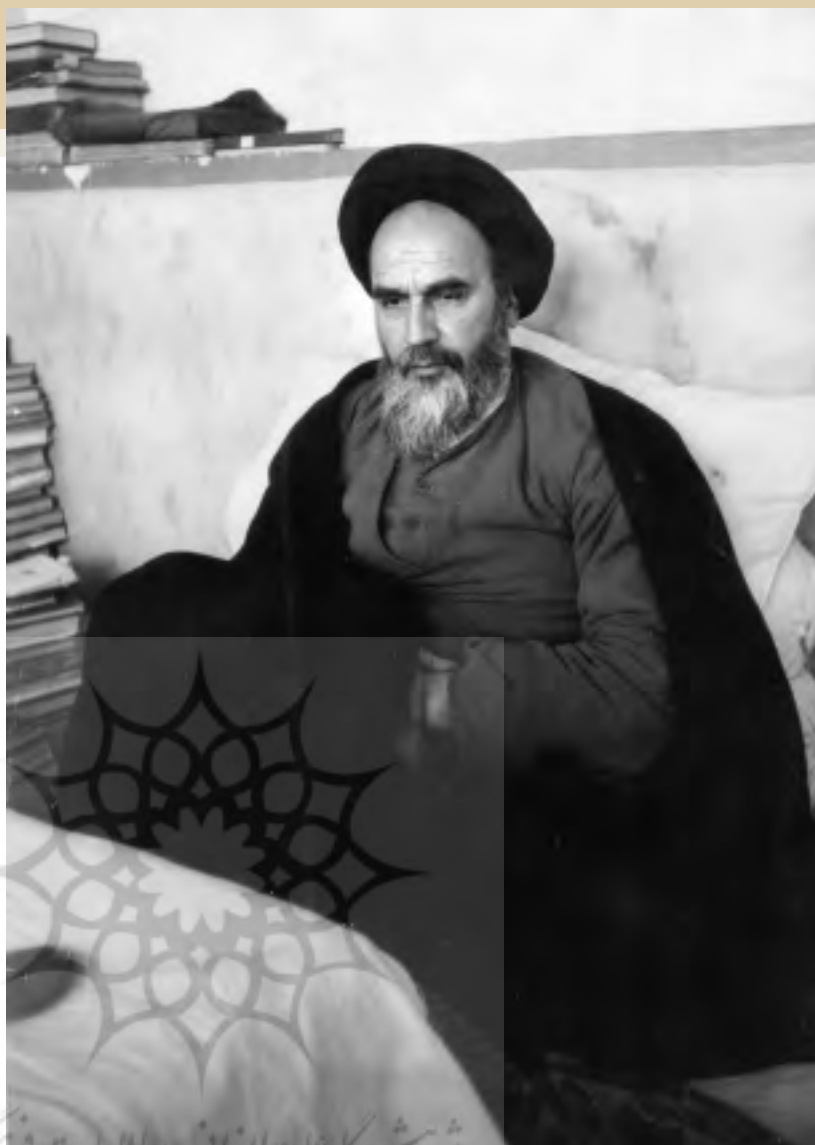
با آنکه حاج آقا روح‌الله از نظر مالی وضع مناسبی نداشت، جدیت و شور و عشق این جوان موجب شد یک جلد از کتاب عبقات را منتشر کند تا بقیه هم بتوانند از آن استفاده کنند.

به امام به شدت علاقمند بودم و ایشان را دوست می‌داشتیم. زیاد درس می‌دادم و گاهی به خاطر درس زیاد، بعضی از آقایان که مراجعه می‌کردند تا درس بدهم، قبول نمی‌کردم. این افراد چون می‌دانستند من به امام علاقه دارم، ایشان را واسطه می‌کردند. امام که واسطه می‌شد و می‌گفت، «این درس را قبول کن.» من هم موافقت می‌کردم. البته در جلسات زیادی با ایشان بودم و روابط بسیار نزدیکی با یکدیگر داشتیم و امام به منزل ما می‌آمد. خاطره‌ای از آن ایام دارم که نقل آن بی‌مورد نیست. در دوران جوانی با زمستان سردی روبه‌رو شدم که همچون دیگران برای دوری از سوز سرما، پوستینی بر تن کرده بودم و به همین سبب، کارهای خود را با زحمت انجام می‌دادم. روزی حاج آقا روح‌الله سراغ من آمد و مرا با آن وضع دید. گفت، «این چه وضعی است که برای خود درست کرده‌اید؟! از آن روز تصمیم گرفتم بر سرما مسلط شوم. مدتی نگذشت که توانستم در سوز و سرمای شدید زمستان را با لباس معمولی زندگی کنم و از آن پس، هیچ‌گاه وسایل گرم‌کننده به کار نمی‌بردم و تنها از رواندازی سبک استفاده می‌کردم.»

□□□

من قبل از سال ۴۲، درس خارج فقه داشتم. یک سال هنگام شروع، احساس کردم ساعت درس من با درس آقا روح‌الله همزمان است، به خاطر تقویت درس ایشان و احترام به آن بزرگوار، درس خود را تعطیل کردم.

در زمان رضاخان، فشار بر حوزه شروع شد. او گاهی با تهدید و زمانی با تطمیع قصد شکستن مراکز دینی و علمی را داشت. بدین خاطر بود که در یک اقدام جسورانه، قصد متفرق کردن طلاب و نابودی حوزه را کرد و مسئول داگستری وقت به نام داور، از کلیه طلاب برای خدمت در پست قضاوت دعوت کرد. وی برای جذب هر چه بیشتر افراد و طلبی که در اوضاع سخت مالی به سر می‌بردند، مبلغی حدود



در جلساتی که با دوستان داشت، همیشه  
دوستانش را جلو می انداخت و خودش  
دنبال آنان می آمد. با این حرکت از  
دوستانش تجلیل می کرد. این کار، مربوط  
به یک دفعه و دو دفعه نبود. بلکه کار  
بیست سال بود و خود من شاهد آن بودم.  
ایشان شاید حدود ۲۵ یا ۳۰ سال با مرحوم  
زنجانی در جلسات فیضیه شرکت  
داشتند، در تمام این مدت همواره پشت  
سر ایشان حرکت می کرد. حتی یک بار هم  
دیدم نشد که بر ایشان پیشی بگیرد



مقاومت استوار امام در راه هدف و در مقابل ظلم و ستم و فراخوانی  
امت اسلامی به سوی خداوند و رسول، جبهه کفر و شرک را به واکنش  
واداشت و بدین سان استیکبار با تمام قدرت و توان مادی و فکری، بر  
ضد آن بزرگوار به توطئه برخاست.

با وجود حضرت امام، در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) و در  
هنگامه جولان کفر و قدرت مآبی و طغیان شرک، با تمام تجهیزات و  
نیرو، تشیع و اسلام زنده شد.

□ □ □

بعضی از خصوصیات امام عبارتند از:

۱. خدمتگزاری به روحانیت: امام (ره) از همان ابتدا خدمتگزار روحانیت  
بود. شما اکنون از این مسئله خبر دارید، ما از شصت سال پیش خبر  
داشتیم. احترام و تجلیل ایشان نسبت به روحانیت، سابقه ای طولانی  
دارد. کسی قادر نبود اهانتی به روحانیت بکند. زمانی که امام حدود  
۲۵۲۶ سال سن داشت، چنین وضعی داشت. من خود شاهد بودم که  
کسی را که به روحانیت اهانت کرد، از فیضیه بیرون کرد. در گرفتاری  
طلب، امام از اجاره خانه و ملکی که در خمین داشت، به آنان کمک  
می کرد. من خودم خبر دارم که در یک ماه رمضان چنین کرده بود.  
۲. اخلاق و فضل: در این بعد، نظیر امام را در حوزه نجف و قم ندیدم.  
جهت معنوی و اخلاقی امام متکی به تبلیغات نبود، بلکه به واقعیت  
اتکا داشت. درست مثل اجدادش.

۳. احترام به شاگردان: از خصوصیات امام این بود که با شاگردانش  
جلسه داشت و مسئله شاگرد و استادی در برنامه امام نبود و چنین  
مرامی نداشت. گاهی ریاست جلسه، با یکی از شاگردان خودش بود.  
بزرگی روح امام تا این حد بود.

۴. احترام به دوستان: در جلساتی که با دوستان داشت، همیشه  
دوستانش را جلو می انداخت و خودش دنبال آنان می آمد. با این  
حرکت از دوستانش تجلیل می کرد. این کار، مربوط به یک دفعه و دو  
دفعه نبود. بلکه کار بیست سال بود و خود من شاهد آن بودم. ایشان  
شاید حدود ۲۵ یا ۳۰ سال با مرحوم زنجانی در جلسات فیضیه شرکت  
داشتند، در تمام این مدت همواره پشت سر ایشان حرکت می کرد.  
حتی یک بار هم دیده نشد که بر ایشان پیشی بگیرد.

هیچ چیز به اندازه عمل انسان در ساختن دیگران مؤثر نیست. رفتار  
و حرکت انسان وارسته، خود تبلیغ و ارستکی است. «کونوا دعاه الناس  
بغیر السننکم». این که تمام روحانیت نسبت به حضرت امام توجه  
داشتند و ایشان را به عنوان الگو پذیرفتند، به خاطر دعای ایشان  
نمود، بلکه به خاطر عمل ایشان بود، آنچه به ایشان این جنبه را داده  
بود، اعمال و رفتار ایشان بود. ایشان از ابتدای امر متعبد بود. پنجاه  
سال پیش شایع بود که ایشان استاد فلسفه است و برای افرادی مثل  
مرحوم مطهری و دیگران تدریس می کند و در عین حال همه می گفتند  
ما چنان مرد حکیمی که تا این اندازه نسبت به مسائل ائمه (ع) و اوضاع  
متعبد باشد، سراغ ندارد. پی.

این کار نظر ندارد و آنان موفق نمی شوند.

□ □ □

من از نوجوانی به روزه و نماز شب علاقمند بودم. سالهای بسیاری با  
این عبادات انس داشته ام و منشأ آثار و خیرات فراوان برایم بوده اند.  
اولین باری که ارواح علمای بزرگ به سراغ من آمدند، هنگامی بود که  
از شدت روزه، فشار سختی را تحمل می کردم. حتی افرادی چون امام  
خمینی توصیه به ترک روزه می کردند، اما آثار و برکات آن بسیار بود و  
علاقه فراوانی به آن داشتم. به تهجد و نماز شب نیز عشق و علاقه ای  
زیاد در خود احساس می کردم، به طوری که خواب شیرین در برابر آن  
بی ارزش بود. این شور و عشق به حدی بود که گاهی خود به خود،  
هنگام اقامه نماز بیدار می شدم و در شبهایی که خسته بودم، دست  
غیبی مرا بیدار می کرد.

به یاد دارم در سال ۱۳۴۵ شمسی که بیمار بودم و بر اثر کسالت، ضعف  
شدیدی پیدا کرده بودم، بر آن شدم که یک شب تهجد را تعطیل کنم،  
چون توان آن را در خود نمی دیدم. اما هنگام سحر حاج آقا روح الله  
خمینی (ره) را در خواب دیدم که می گوید، «بلند شو و مشغول تهجد  
باش». آن شب به خاطر ایشان مشغول نماز شب شدم. هنوز هم گاهی  
امام به من سر می زند.

□ □ □

امام خمینی (ره) حدود شصت سال در احیای اسلام و ارائه چهره ناب  
معارف و علوم آن، از جمله عرفان، فقه و سیاست دینی، با تمام  
سختیها و رنجهای حوادث، در مسیر مبارزه با کفر و شرک و الحاد،  
نستوه ایستاد.

بعد از انقلاب با همه گرفتاری ای که امام داشتند و من داشتم، ارتباط  
خود را قطع نکردیم. در همان اوان پیروزی انقلاب اسلامی، شبی بعد  
از مغرب قرار بود امام برای بازدید به منزل ما تشریف بیاورند. آن شب  
کوچه منتهی به منزل ما مملو از ازدحام مردمی بود که در انتظار رؤیت  
امام، شعار سر می دادند. من در منزل مشغول روشن کردن سماور  
بودم که خبر دادند ایشان آمدند. وقتی سر بلند کردم، امام را در آستانه  
در اتاق دیدم. بعد از سلام و احوالپرسی به ایشان گفتم، «آقا! حرکت  
شما الهی است ولی نفوس مردم آمادگی و تحمل کافی ندارند.»  
حضرت امام در جواب گفت، «آقای بهاء الدینی همه چیز در اختیار  
من است، ولی خودم در اختیار خودم نیستم.»

من از گفته امام دو نتیجه می گیرم. یکی اینکه ایشان می فهماند که  
بر نفوس مردم، علاوه بر ولایت تشریعی، ولایت تکوینی دارد و اراده  
ایشان بر اراده مردم و دیگر شئون مسلط است، به طوری که قلوب  
مردم در اختیار ایشان است. دیگر اینکه مقام فناء فی الله و عبودیت  
و بندگی محض ایشان از این گفته آشکار می شود.

□ □ □

پس از پیروزی انقلاب، چون در دادگاه های کشور به نظر حاج آقا  
روح الله عمل می شد، بنده خارج قضا را تعطیل کردم تا مبادا نتیجه  
بحث ما مخالف با نظرهای ایشان تلقی شود و موجب اختلاف و یا  
تضعیف نظام گردد. با اخلاص بسیار و سوز فراوانی که حاج آقا  
روح الله داشت، برای بنده روشن بود که ائمه همیشه پشتیبان او  
خواهند بود. از این رو، تبلیغات بعضی را برای مرجعیت افراد و قائم  
مقامی آنان، کاری بوج و بی حاصل می دانستم. می دیدم که خدا در